

نقل قول‌ها در جلسه سی و هفتم

شرح داستان دقوقی و ابدال

ایرج شهبازی

۳ مردادماه ۱۴۰۲

ابیات ۲۲۴ تا ۲۲۹: حيله گری

پا رهاند روبهان را در شکار
(۲۲۵) عشقها با دُمّ خود بازند کاین
روبها! پا را نگه دار از کلوخ!
ما چو روبهان و پای ما کرام
حیله باریک ما چون دُمّ ماست
دُمّ بجنابیم ز استدلال و مکر
و آن ز دُمّ داند روبهان غرار
می رهاند جان ما را در کمین!
پا چو نبود، دُمّ چه سود؟ ای چشم شوخ!
می رهاندمان ز صد گون انتقام
عشقها بازیم با دُمّ چپّ و راست
تا که حیران ماند از ما زید و بکر



مولانا در ابیات زیر به چند نمونه از حيله های حیوانات اشاره کرده است:

مار استاده است بر سینه چو مرگ
در حشایش چون حشیشی او به پاست
چون نشیند بهر خور بر روی برگ
کرده تمساحی دهان خویش باز
از بقیّه خور که در دندانش ماند
مرغکان بیند کرم و قوت را
چون دهان پُر شد ز مرغ، او ناگهان
روبه افتد پهن اندر زیر خاک
تا بیاید زاغ غافل سوی آن
صد هزاران مکر در حیوان چو هست
در دهانش بهر صید اشگرف برگ
مرغ پندارد که او شاخ گیاست
درفند اندر دهان مار و مرگ
گرد دندان هاش کرم آن دراز
کرمها روید و بر دندان نشاند
مرج پندارند آن تابوت را
در کشدشان و فروبندد دهان ...
بر سر خاکش حُبوب مکرناک،
پای او گیرد به مکر آن مکردان
چون بود مکر بشر کاو مهتر است؟

(مثنوی، د ۶ / ۴۰۹۰ - ۴۰۷۸)



ابوزید سروجی، قهرمان مقامات حریری، به عنوان یکی از قهرمانان گدایی و حيله گری در فرهنگ اسلامی شهرت دارد. سعدی در مورد یک گدای حيله گر چنین می گوید:

گدایی که بر شیر نر زین نهد ابوزید را اسب و فرزین نهد

(کلیات سعدی، چاپ استاد مظاهر مصفا، ص ۳۲۰)



در بیت زیر، مولانا حیلۀ را با چاره‌اندیشی مترادف کرده است:

حیله‌ها و چاره‌جویی‌های تو جَدَبِ ما بود و گشاد این پای تو

(مثنوی، د ۳/۱۹۶)



در ابیات زیر هم حیلۀ به معنی چاره‌اندیشی به کار رفته است:

حیلت و مردی به هم دادند پشت ازدها را او بدین قوّت بکشت
ازدها را هست قوّت، حیله نیست نیز فوق حیله تو حیله‌ای است

(مثنوی، د ۲/۱۹۷۲ - ۱۹۷۱)



در ابیات زیر هم می‌بینیم که مولانا کلمۀ حیلۀ را به شکل مثبت به کار برده است:

بگرفت دُمّ مار را یک خارپشت اندر دهن سر درکشید و گرد شد مانند گویی آن دغا
آن مار ابله خویش را بر خار می‌زد دم‌به‌دم سوراخ‌سوراخ آمد او از خود زدن بر خارها
بی صبر بود و بی حیل، خود را بگشت او از عَجَل گر صبر کردی یک زمان، رستی از او آن بدلقا

(کلیات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۲۰)



خدا هم مکار است و هم مکرآموز؛ یعنی همه مکرهای انسان از تعلیم خداست:

ز علم اوست هر مغزی پر از اندیشه و حیله ز لطف اوست هر چشمی که مخمور است و سحاره

(کلیات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۲۲۹۱)



در کلیات شمس بیشتر سخنان مولانا در مورد مکر، راجع به مکر معشوق، اعم از خدا یا شمس یا هر معشوق دیگری است؛ برای نمونه به بیت زیر توجه کنید:

چه حيله سازم ای ساقی، چه حيله؟ که حيله آفرین و حيله کاری

(کلیات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۳۱۸۵)



حیله‌های شخص فضیلتمند ارزشمندند؛ به عبارت دیگر، حیله‌های انسان‌های نیک نیکوست و باعث رشد و تعالی می‌شود:

حیله‌هاشان جمله حال آمد لطیف کُلُّ شَيْءٍ مِنْ ظَرِيفٍ هُوَ ظَرِيفٌ
دام‌هاشان مرغ گردونی گرفت نقص‌هاشان جمله افزونی گرفت

(مثنوی، د ۱ / ۹۷۴ - ۹۷۳)



طبق تلقی دینی، شیطان معدن فریب است و حیله‌های شگفت‌آوری برای فریفتن انسان دارد:

«جان بابا!» گویدت ابلیس، هین تا به دم بفریبت دیو لعین
این چنین تلبیس با بابات کرد آدمی را این سیه‌رخ مات کرد
بر سر شطرنج چُست است این غراب تو مبین بازی به چشم نیم‌خواب؛
ز آن که فرزین‌بندها داند بسی که بگیرد در گلویت چون خسی

(مثنوی، د / ۱۳۱ - ۱۲۸۸)



نفس اماره هم شدیداً حيله‌گر و مکار است:

کسبِ فانی خواهدت این نفسِ خَس چند کسبِ خَسِ کنی؟ بگذار! بس!
نفسِ خَسِ گر جویدت کسبِ شریف حيله و مکاری بود آن را ردیف

(مثنوی، د ۲/ ۲۶۰۳ - ۲۶۰۲)



به سبب حيله گر بودنِ نفس بود که يارانِ پيامبر پيوسته از او دربارهٔ مکرهای نفس سؤال می کردند:

بهر این بعضی صحابه از رسول	مُلْتَمَسِ بودند مکرِ نَفْسِ غول،
کاو چه آمیزد ز اغراضِ نهران	در عبادت‌ها و در اخلاصِ جان؟
فضلِ طاعت را نجستندی از او	عیب ظاهر را نجستندی که کو؟
موبه‌مو، ذره‌به‌ذره مکرِ نَفْسِ	می شناسیدند چون گُل از کرفس

(مثنوی، د ۱/ ۳۶۹ - ۳۶۶)



عباس دوس (دبس) مهارت شگفت‌آوری در طراحی نقشه‌های دقیق برای فریب دادن مردم داشت. به نظر مولانا پیامبران و اولیای خدا در راه درست مانند عباس دوس هستند. آنها شبانه‌روز در این اندیشه‌اند که چگونه می‌توانند راهی جدید برای خدمت کردن و عبادت کردن بیابند:

بدان که انبیا عباسِ دینند	در استرزاقِ آثارِ سمایی
ز انواع گدایی‌های طاعات	که برجوشد بدآن بحرِ عطایی
ز صوم و از صلوات و از مناسک	ز نهیِ منکر و شیرِ غزایی
که بی حد است انواع عبادات	و انواع ثقات و ابتلائی

(کلیات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۲۷۱۰)



یکی از جلوه‌های حيلهٔ پسندیده این است که به دنبال راه‌هایی باشیم برای رهایی یافتن از مصاحبت انسان‌های نادرست و ناشایسته:

چو همنشین شود انگور با خُمِ سرکه	شراب او ترشی شد حریف اوست کبر
به حيله حيله تو سوراخ کن خُمِ ترشی	برون گریز و برو سوی بحرِ شهد و شکر

(کلیات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۱۱۵۴)



مولانا در ابیات زیر به پاره‌ای از این راه حل‌ها و چاره‌اندیشی‌ها برای محفوظ ماندن از همنشینی افراد نادرست

اشاره کرده است:

هر طرف غولی همی خواند تو را	کای برادر! راه خواهی، هین بیا!
ره‌نمایم، هم‌رهت باشم رفیق	من قلاوزم در این راه دقیق.
نه قلاوز است و نه ره داند او	یوسف! کم رو سوی آن گرگ‌خو!
حَزْم آن باشد که نَفَرِید تو را	چرب و نوش و دام‌های این سرا
که نه چربش دارد و نه نوش او	سحر خواند، می‌دمد در گوش او،
که بیا مهمان ما، ای روشنی!	خانه آنِ توست و تو آنِ منی.
حَزْم آن باشد که گویی: «تُخمه‌ام	یا سَقِیم، خسته این دَخمه‌ام
یا سرم درد است، درد سر بَیر!	یا مرا خوانده است آن خالوپسر».
ز آن که یک نوشت دهد با نیش‌ها	که بکارد در تو نوشش ریش‌ها

(مثنوی، د ۳/۲۲۴ - ۲۱۶)



مکر درست این است که دنبال یافتن راه‌هایی برای خلاصی از جاذبه‌های دنیا باشیم:

مکرها در کسب دنیا بارد است	مکرها در ترک دنیا وارد است
مکر آن باشد که زندان حفره کرد	آن که حفره بست، آن مگری است سرد

(مثنوی، د ۱/۹۸۱ - ۹۸۰)



حیله درست آن است که با عقل نفس را بفریم نه این که با نفس عقل خود را فریب بدهیم:

چه عجب که سر ز بد پنهان کنی	این عجب که سر ز خود پنهان کنی
کار پنهان کن تو از چشمان خود!	تا بُود کارت سلیم از چشم بد
خویش را تسلیم کن بر دام مُزد	و آن‌گه از خود، بی‌ز خود، چیزی بدزد!

(مثنوی، د ۲ / ۱۵۰۲ - ۱۵۰۰)



به نظر مولانا در عشق حيله حلال است:

عشق است حریف حيله آموز گرد از دغل و حیل برآرید
در عشق حلال گشت حيله در عشق رهین صد قمارید

(کلیات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۷۱۸)



چاره اندیشی برای به دست آوردن دل همسر و محبوب نیز بسیار پسندیده است. مولانا در نامه‌ای که خطاب به پسرش نوشته است، به این نکته اشاره کرده است:

«فرزندِ عزیز ... خاطر ایشان را عزیزِ عزیز دارد و هر روز را و هر شب را چون روزِ اول و شبِ گردک دارد در صید کردن به دام دل و جان و نپندارد که صید شده است و محتاج صید نیست که آن مذهبِ ظاهرینان است.»

(مکتوبات مولانا جلال الدین رومی، تصحیح توفیق سبحانی، صص ۷۰-۶۸)



از نظر مولانا مکر در زمینه خدمت و عبادت می‌تواند مقدمات دست‌یابی به مقام نبوت را فراهم بیاورد:

بر خیال و حيله کم تن تار را! که غنی ره کم دهد مگار را
مکر کن در راه نیکوخدمتی! تا نبوت یابی اندر اُمّتی
مکر کن! تا وارهی از مکر خود مکر کن! تا فرد گردی از جسد
مکر کن تا کمترین بنده شوی در کمی رفتی، خداونده شوی
روبهی و خدمت، ای گرگ کهن هیچ بر قصد خداوندی مکن!

(مثنوی، د ۵ / ۴۷۲ - ۴۶۸)



یکی از انواع حيله گری ناپسند فرافکنی است. انسان حيله گر به جای این که مسئولیت خطای خود را بپذیرد، با زرنگی سعی می کند، خطاهای خود را توجیه کند یا آنها را به گردن دیگران بیندازد:

از پدر آموز، ای روشن جبین!	«ربنا» گفت و «ظلمنا» پیش از این
نه بهانه کرد و نه تزویر ساخت	نه لوی مکر و حیلت بر فراخت
باز آن ابلیس بحث آغاز کرد	که بدم من سرخرو، کردیم زرد
رنگِ رنگِ توست، صباغم توی	اصلِ جرم و آفت و داغم توی

(مثنوی، د ۴/۱۳۹۲ - ۱۳۸۹)



کاملاً ممکن است در امور دینی و عرفانی و معنوی هم شخص به تزویر و حيله روی بیاورد و گمان کند که از طریق حيله می تواند به مقامات بلند دینی یا عرفانی برسد و حتی خدا را بفریبد. در حالی که تنها از طریق آگاهی و عمل و اخلاص است که می توان در معنویات رشد کرد:

بیار گنج و مکن حيله که نخواهی رست	به تُف تُف و به مصلا و ذکر و زهد و نماز
بدزدی و بنشینی به گوشه مسجد	که من جنیدِ زمانم، ابایزیدِ نیاز
قماش بازده آن گاه زهد خود می کن	مکن بهانه ضعف و فرومکش آواز
خמוש کن ز بهانه؛ که حبه ای نخرند	در این مقام ز تزویر و حيله طناز

(کلیات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۱۲۰۱)



کسانی هستند که از طریق قرآن و عبادت دیگران را فریب می دهند:

مُصْحَفِي در کف چو زینُ الْعَابِدِينَ	خنجری پُر قهر اندر آستین
گویدت خندان که ای مولای من!	در دل او بایلی پُرسِحر و فَن
زهر قاتل صورتش شَهد است و شیر	هین، مرو بی صحبتِ پیرِ خبیر!

(مثنوی، د ۶/۴۰۹۲ - ۴۰۹۰)



کسانی هم هستند که از طریق عرفان به فریب دادن دیگران می‌پردازند:

حرف درویشان بدزدد مردِ دون تا بخواند بر سلیمی زآن فسون
کار مردان روشنی و گرمی است کارِ دونان حيله و بی‌شرمی است
شیرِ پشمین از برای گد کنند بوْمُسَیْلِم را لقب احمد کنند

(مثنوی، د ۱ / ۳۲۱ - ۳۱۹)



حيله گری در بارگاه خدا هیچ جایگاهی ندارد؛ بنابراین در اینجا باید دست از حيله گری برداشت و با اخلاص و صداقت پیش رفت:

برو ای رهن مستان رها کن حيله و دستان که ره نبود در این بستان دغا و قَلتَبانی را

(کلیات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۵۶)



توصیه به رها کردن حيله گری یکی از مهم‌ترین توصیه‌های مولاناست و بارها به شکل‌های مختلف آن را به مخاطب خود گوشزد کرده است:

حیلت رها کن، عاشقا، دیوانه شو، دیوانه شو! و اندر دلِ آتش درآ، پروانه شو، پروانه شو! ...
باید که جمله جان شوی، تا لایقِ جانان شوی گر سوی مستان می‌روی، مستانه شو، مستانه شو!

(کلیات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۲۱۳۱)



مطالعه تاریخ نشان می‌دهد که هیچ کس نتوانسته است با حيله گری به سود راستین دست یابد و منافع خود را به شکل درستی تأمین کند:

قصه اصحابِ ضروان خوانده‌ای پس چرا در حيله جویی مانده‌ای؟
حيله می‌کردند کژدم‌نیشِ چند که بُرند از روزی درویشِ چند
شب همه شب می‌سگالیدند مکر روی در رو کرده چندین عمرو و بکر
خُفیه می‌گفتند سرها آن بدان تا نباید که خدا دریابد آن!

با گل انداینده اسگالید گل دست کاری می کند پنهان ز دل
(مثنوی، د ۳ / ۴۷۸ - ۴۷۴)



یک دلیل مهم مولانا برای این که ما انسانها باید دست از حيله گری برداریم، این است که حيله با خدا در نمی گیرد. خدا حيله کار و حيله آفرین است و به هیچ وجه نمی توان او را فریب داد:

هله تا ظن نبری کز کف من بگریزی حيله کم کن نگذارم که به فن بگریزی
چون گرفتار منی، حيله میندیش، آن به که شوی مرده و در خُلُقِ حَسَن بگریزی
(کلیات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۲۸۷۸)



خالق تزویر از تزویرهای ما آگاه است؛ بنابراین بهتر است دست از تزویر برداریم:

خالقِ تزویرِ تزویرِ تو را کی خرد؟ ای مُقْتَرِيْ مُقْتَرَا!
آلِ موسی شو که حیلِت سود نیست حيلهات بادِ تهی پیمودنی است
(مثنوی، د ۴ / ۳۴۵۵ - ۳۴۵۴)



افراد حيله گر از بلا به بلا می گریزند؛ یعنی برای نجات یافتن از مشکلی، خود را در دامن مشکلی دیگر می اندازند:

بس گریزند از بلا سوی بلا بس جَهند از مار سوی اژدها
حيله کرد انسان و حيلهش دام بود آن که جان پنداشت، خون آشام بود
در بیست و دشمن اندر خانه بود حيله فرعون زین افسانه بود
صد هزاران طفل کشت آن کینه کش و آن که او می جُست، اندر خانه اش
(مثنوی، د ۱ / ۹۲۰ - ۹۱۶)



در بسیاری از مواقع افراد زیرک در دامی که با هزار زحمت طراحی کرده اند، می افتند و از بین می روند:

رستی ز عالم اما از خویشتن نرستی
عیاروار کم نه تو دام و حيله کم کن
عار است هستی تو، وین عار تا به گردن
در دام خویش ماند عیار تا به گردن

(کلیات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۲۰۲۸)



دانشی که دست‌مایه حيله گری شود، دانشی شوم است و باید آن را لوح ضمیر خود شست:

چون نکردی هیچ سودی زین حیل
چون که یک لحظه نخوردی بر ز فن
ترکِ حیلت کن، که پیش آید دُول
ترکِ فن گو، می‌طلب ربُّ المَنَن!
چون مبارک نیست بر تو این علوم
چون ملایک گو که «لا علمَ لَنَا
خویشتن گولی کن و بگذر ز شوم!
یا اِلهی! غَیْرَ مَا عَلَمْتَنَا».

(مثنوی، د ۲ / ۳۱۷۵ - ۳۱۷۲)



هر گونه دیگرفریبی درواقع به معنای دقیق کلمه خودفریبی است. شخص مادام که خود را فریب ندهد، نمی‌تواند به فریب دادن دیگران روی بیاورد:

فرعون عالمی را بفریبد و نداند
کان خاین دغا را هم در دغا فریبی

(کلیات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۲۹۴۵)



شخص فریبکار از طریق فریب‌های خود نابود می‌شود:

آن سلاح حيله و مکر تو است
چون نکردی هیچ سودی زین حیل
هم ز تو زاید و هم جان تو خست
ترکِ حیلت کن، که پیش آید دُول
چون که یک لحظه نخوردی بر ز فن
ترکِ فن گو، می‌طلب ربُّ المَنَن!

(مثنوی، د ۲ / ۳۱۷۳ - ۳۱۷۱)



تمام حيله‌ها و نيرنگ‌هاى آدمى تا زمان مرگ اعتبار دارند و كار او را پيش مى‌برند. كسى نمى‌تواند با حيله‌گرى خود را از دام مرگ برهاند و زندگى پس از مرگ را نيكو رقم بزند:

تو دوش رهيدي و شبِ دوش رهيدي	امروز مكن حيله كه آن رفت كه ديدي
ما را به حكايه به درِ خانه ببردي	بر در بنشاندی و تو بر بام دويدي
صد كاسه همسايه مظلوم شكستي	صد كيسه در اين راه به حيله ببريدي
آن كيست كه او را به دغل خفته نكردي	وز زير سر خفته گلیمی نكشیدی
گفتي كه از آن عالم كس بازنيامد	امروز بينی چو بدین حال رسیدی
امروز بينی كه چه مرغی و چه رنگی	كز زخم اجل بند ققص را بدریدی
امروز بينی كه كيان را يله كردی	امروز بينی كه كيان را بگزیدی
بر تو زند آن گل كه به گلزار بكشتی	در تو خلد آن خار كه در يار خلیدی
تلخی دهد امروز تو را در دل و در كام	آن زهرگیایی كه در این دشت چریدی

(كليات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۲۶۳۱)



نظر قطعی و نهایی مولانا این است كه هر كسى كه خواهان سعادت خود و خویشاوندان خویش است، باید مطلقاً حيله و نيرنگ را از زندگى خود حذف كند و در نهايت صداقت و راستی امور زندگى خود را پيش ببرد:

لب ببند از دغل و از حيله جان بی حيله و فرهنگ بیار

(كليات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۱۱۰۹)



زيرك واقعی كسى است كه دست از زيركى بردارد و سادگى پيشه كند:

هر كس كه ز عياری و حيله ببريد والله كه چو او زيرك و عياری نيست

(كليات شمس)



درست است که حيله گری مختصر ذوق و لذتی دارد و انسان را از راه‌های سریع و زودبازده به مقصد می‌رساند، ولی لذت آن به زیان‌ها و خطراتش نمی‌ارزد و در هر حال راستی بهتر از فریبکاری است:

در دروغ و مکر ذوقی هست لیک آن نمی‌ارزد همان به راستک

(کلیات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۱۳۲۰)



افلاکی:

«روزی مولانا قطب الدین شیرازی به زیارت مولانا آمد و از او سؤال کرد: «راه شما چیست؟» مولانا فرمود: «راه ما مردن است و نقد خود را به آسمان بردن؛ تا نمیری، نرسی، چنان که صدر جهان گفت: تا نمردی، نبردی». قطب الدین گفت: «آه، دریغا، چه کنم؟» مولانا فرمود: «همین که چه کنم؟»

(مناقب العارفین، ص ۱۷۶)



همه پیروزی‌ها و کامیابی‌های بزرگ به مرگ بستگی دارند و اصولاً بهترین راه برای رویارویی با خدا و بهره گرفتن از لطف و عنایت او «مردن» است:

سِرِّ «مُوتُوا قَبْلَ مَوْتٍ» این بُود	کز پس مُردن غنیمت‌ها رسد
غیر مُردن هیچ فرهنگی دگر	درنگیرد با خدای، ای حيله گر!
یک عنایت به ز صد گون اجتهاد	جَهْد را خوف است از صد گون فساد
و آن عنایت هست موقوفِ مَمات	تجربه کردند این ره را ثقات

(مثنوی، د ۶ / ۳۸۴۰ - ۳۸۳۷)



یکی از مهم‌ترین معانی «مرگ پیش از مرگ» دست برداشتن از حيله گری‌های ناپسند است:

نیم ذره ز آن عنایت به بُود
 ترکِ مکرِ خویشتن گیر، ای امیر
 که ز تدبیرِ خردِ سیصد رِصد
 پا بکش پیشِ عنایت، خوش بمیرا!
 این به قدرِ حیلۀ معدود نیست
 زین حیلِ تا تو نمیری، سود نیست

(مثنوی، د ۶ / ۳۷۹۹ - ۳۷۹۶)



حیله‌گری، حتی حیله‌گری درست، در واقع به معنای برافراشتنِ عِلْمِ استقلال است و از نظر عارفی مانند مولانا استقلال در برابر خدا کفر مطلق است و باید به هر قیمت ممکن خود را از شر آن رها کرد:

کاشکی او آشنا ناموختی
 کاش چون طفل از حیلِ جاهل بُدی
 تا طمع در نوح و کشتی دوختی
 تا چو طفلان چنگ در مادر زدی
 علمِ نَقْلِ کم بودی ملی
 علمِ وَحیِ دل ربودی از وکی

(مثنوی، د ۴ / ۱۴۱۶ - ۱۴۱۴)



به نظر مولانا بهترین چاره برای رشد معنوی ترک چاره است و بیچاره شدن:

چاره‌ای نَبود جز از بیچارگی
 گرچه حیله می‌کنیم و چاره‌ها

(کلیات شمس، استاد فروزانفر، غزل ۱۷۷)